

- اشم وهو وهیستم استی اوشتا استی اوشتا اهمایی هیت اشایی وهیشتایی اشم. با درود بر بینندگان و شنوندگان گرامی برنامه در آینه مغان جهان از روزن تیسپون. امروز روز ارد چهاردهم امرداد ۱۳۸۷ یزدگردی برابر با ۵ آگوست ۲۰۱۷ ترسایی است. از آنجا که امروز برابر است با صد و یازدهمین سالگرد مشروطه این خاستگاه یکسان و محبوب روحانیت و روشنفکری بر آن شدیم که نگاهی دیگر به این جنبش به یغما رفته بیندازیم. پیوست نشانی دو برنامه پیشین در این باره، تارنما و راه های پیوند با ما را خواهید یافت. در این راستا گویانه را با آزمون و نماز به رهبر گرامی انجمن بازیابی ایرانشهری خدای کیخسرو آرش گرگین میسپارم تا برایمان این عید کسان را بار دیگر واکاوند.

- به خشنودی اهورامزدا و با نماز به همه دوستان آریاییان، بهدینان. در ادامه برنامه نخست برنامه ای دیگر از سری برنامه های در آینه مغان جهان از روزن تیسپون به شما عرضه می شود. و می کوشم این برنامه اندکی گزیده تر و جمع و جورتر از بار نخست به سرانجام برسد. امید که چنین شود. در برنامه نخست درباره مشروطه سخن گفتیم. در ترازوی خرد مغان خرد آریایی خلاصه ای را خدمتتون عرض میکنم از برنامه گذاشته. صحبت کردیم درباره تفاوت میان مشروطه و مشروعه و نحله سوم و اصلیلی که وجود داشت و به آخوندزاده باز می گشت میزافتحعلی آخوندزاده و آن جریان بازگشت به سنت مغان بازگشت به سنت فلسفه سیاسی آریایی بود که مردانی چون آخوندزاده و سپس میرزا آقای کرمانی آن را نمایندگی می کردند. و این ادامه پیدا کرد و رسید به عصری که پس از درگیری هایی که ذیل مشروطه صورت بندی شده است و مردانی چون کاظم زاده ایرانشهر تا حدودی مردانی چون استاد پورداوود و صادق هدایت و دیگرانی از این دست هر یک بحری از این حرکتی را که در سده نوزده میلادی آغاز شده بود بر عهده گرفتند و در حد بضاعت خود کار کردند و تلاش کردند. خواهش میکنم در ذیل همین اتفاقات به یک برنامه دیگری هم که سال ها پیش ضبط شده است توجه بفرمایید. در آنجا بطور مشخص قانون اساسی مشروطه بررسی شده است مو به مو و آنجا نشان داده ایم که تمام آنچه که صنعت روشنفکری درباره مشروطه گفته است دست کم در نقاط اصلی اش مانند سکولاریسم یا اینکه مفهوم دولت ملت در اینجا شکل گرفته است. یا مسئله اینکه پادشاه نباید حکومت بکند و صرفا باید سلطنت بکند این شعار فرامسونه ها و شعار فرامسونه های مصدقی بوده و هست. که این ها هیچ کدام پایه ای در قانون اساسی مشروطیت ندارد و سخن ها به ساده ترین وجه باید بیان کرد. سراسر دروغ پوچ و یاوه ای بیش نیست. حال می پردازیم به نکته ای که بار گذشته به علت تنگی زمان بهش نرسیدیم. مسئله رضا شاه به عنوان نجات دهنده ایران و همزمان متوقف کننده فتنه مشروطه. ببینید فقط رضاشاه را میتوان به عنوان یک چهره استثنایی فهمید و درکش کرد چون اگر امور در روال منطقی مشروطه ادامه پیدا میکرد به همون جا میرسید که هدف بود یعنی تکه تکه کردن ایران تکه تکه کردن باقیمانده های ایران. و هر بخشی از ایران رو یک جنگ طلبی گرفته بود و اعلام استقلال کرده بود. در شرق در غرب در شمال در جنوب از میرزا کوچک خان جنگلی گرفته تا اونور پسیان تا اونور سیمیتقو و هر کسی داشت برای خودش، در جنوب خزعل، هر کسی داشت برای خودش بهره ای از این باقیمانده را به دندان می گزید و اعلام استقلال کرده بود. همه نیز ذیل دموکراسی و ذیل استقلال همون که ما امروز هم می بینیم که این اتفاقات باز هم می خواهد آغاز بشود و کسانی که سر جدایی دارند و میخواهند این کشور را تفکیکش بکنن به استان های مختلف حالا چه می خواهد نوه رضا شاه بزرگ باشد، رضا پهلوی که با هر دو پا هر دو پای خویش را در کفش تجزیه ایران کرده است یا دیگر احزاب مختلف که میشناسیم اینها نیز همه امروز ذیل دموکراسی ذیل حقوق بشر و یاوه هایی از این دست هستش که سر تکه تکه کردن کشور را دارند. رضا شاه یک هدیه ای آسمانی بود و هیچ ما نمیتوانیم بگوییم که بر اساس یک سری فعالیت های مشخص انسان های دیگری هست که یک همچین پدیده ای شکل می گیرد. درست است

اندیشمندانی در آن زمان بودند که نگران شده بودند. دنبال یک مشت آهنین می گشتند. و رضاشاه آن مشت آهنین بود. لیک هیچ مقدمه ای برای، مقدمه جامعه شناختی آمادگی ما برای این مسئله نمی دهیم بلکه برعکس تمام امور به آن سمتی رفت که هر کسی بخشی از ایران را بگیرند و برای خود بردارد و اعلام استقلال کنند. یک عده زیر بال شوروی چون میرزا کوچک خان یک عده مستقل و یک عده زیر بال انگلیس چون خزعل در جنوب. بنابراین رضاشاه پدیده ای به نام رضاشاه که چکمه هایش را پوشید و سراسر ایران را درنوردید و با اینان جنگید و با چنگ و دندان این کشور را یکپارچه کرد که عملاً فروپاشیده بود، رضا شاه استثنایی است مویده قاعده. قاعده آنها بودند. قاعده مشروطه چپانی بودند که هر یک ذیل مفهوم مشروطه داشتند بخشی از ایران را از بدنه اصلی جدا میکردند. پس طبیعی است که فارغ از تمام بحثهای نظری ما رضاشاه را به عنوان فرد و پدیده ای به شمار آوریم که جلوی ژرف تر شدن و عمیق تر شدن مشروطه را گرفت. این را داشته باشیم خود متولیان مشروط نیز که روشنفکری است بر همین باور هستند و رضا شاه را تعطیل کننده مشروطیت می نامند. مسلماً آنها معنی دیگری را ارائه میکنند از این تعطیل شدن و منظورشان این است که رضا شاه قانون را زیر پا نهاد و یک سلطنت مطلقه ای را بنیان گذاری کرد این یاوه ای بیش نیست چون اون قانون، قانون اساسی مشروطه یکی از ننگین ترین برگ های حقوقی تاریخ سیاسی ماست و این را من در آن برنامه که خدمت تان گفتم و سال ها پیش ضبط شده است موضع به موضع بند به بند نص به نص پیش رفتم و در آنجا تشریح کردم. خواهش میکنم به اون برنامه توجه بفرمائید تا صحبت های بنده مفهوم تر شود و آسان یافت تر. یک چیزی را هم اینجا خدمتتان عرض بکنم هر جنبش اجتماعی را دگرگونی بزرگ اجتماعی را شما بیش از هر کجا در قانون برآمده از آن جنبش است که میتوانید ارزیابی بکنید و بحث ما اینجا بحث، مهم بحث ما در اینجا بحث نظری هستش و نه اینکه آیا فلان شخص یا فلان مرد و فلان زن که در زیر نام مشروطه اون موقع فعال بوده آیا آنها همه خواستار متلاشی شدن ایران بودند؟ مسلماً خیر در صحنه عمل مسائل بسیار پیچیده تر هستش. لایه های متفاوتی هستش و انسان هایی با سطوح آگاهی متفاوت هستند که شرکت میکنند در یک اتفاقی که دارد رخ میدهد. ما نمیتوانیم مردانی چون باقرخان یا امثال اون رو متهم کنیم که می خواستند ایران را تکه تکه کنند برعکس آنها میکوشیدند تا ایران بماند و بسیاری چون آنها. منتها اینها انسانهایی بودند که میهن پرست بودند. امروز میگویند پاتریوت. ربطی به مشروطه که به عنوان یک گونه مکتب فکری است و تا امروز داره ازش استفاده میشه برای تخریب ایران و تمام کسانی که زیر علم مشروطه سینه میزنند همه شان در این انقلاب که خودشان میگویند انقلاب شکوهمند و بنده می گویم فتنه جهانی ۵۷ شرکت داشتند و پایش ایستاده اند پایش ایستاده اند و تمام دستاوردهای مثبت پهلوی اول و دوم را با گرز و چماق مشروطه بوده است که زدند. لیک این ها نمی گویند که این قانون که اینقدر باید زیبا میبود چرا در هیچ کجا صحبتی از زنان نیست؟ چرا باید محمد رضاشاه مجبور شود به قول خودش یک انقلاب سفید راه بیاندازد تا اصولاً زنان را به دایره سیاست اندر آورد به درون اجتماع اندر آورد و جامه حقوق بر تن ایشان بپوشاند. این ها پرسش هایی است که هرگز مطرح نمی شود مسلماً پاسخی نیز به آنها داده نمیشود. لیک مشروطه چنان که گفتم بازتاب دهنده آن چیزی است که مشروطه چپان در تلاش بودند به ثمر برساند و شما وقتی این قانون را مطالعه میکنید همانگونه که وقتی قانون انقلاب اکتبر را مطالعه میکنید یا قانون برآمده از انقلاب فرانسه را مطالعه میکنید روح انقلاب اکتبر در آن قانون است روح انقلاب فرانسه در آن قانون است، در قانون مشروطه نیز همینطور و این فتنه ۵۷ نیز یا به قول خودشان انقلاب شکوهمند روح آن چیزی که اتفاق افتاده کمابیش نه یک به یک لزوماً ولی بخش بزرگیش در قانونی که از درون آن فعل و انفعالات پدید آمده است، بازتاب یافته است. جادوگری نیست و کسان نمی توانند زیر همه چیز بزنند. شما وقتی قانون اساسی جمهوری اسلامی را

مطالعه بفرمایید میبینید که این مردان که این قانون را نوشتند از چه جنمی هستند. در رابطه با قانون اساسی مشروطه نیز یا اول نظامنامه و سپس قانون همین بوده است. در آنجا صحبت از دارالخلافه است. این دروغ بارها و بارها تکرار شده که قانون اساسی مشروطه آمده است و دین را از سیاست جدا کرده است واقعا حیرت انگیز است. این میزان پای فشاری بر دروغ صرفا از صنعت و مافیای روشنفکری برمی آید. خیر چنین نیست. قانون اساسی مشروطه قانونی است که می آید و اسلام را تبدیل میکند به قانون جاری و ساری ایران. رضا شاه کاری که توانست بکند چون آب ها همه از جوی به در رفته بود و اینها این کاغذ ها را دسته بندی کرده بودند سر و سامان داده بودند و توانسته بودند کشور را به طور قانونی اسلامی بکنند. تا قبل از آن کشور به طور دوفکتو زیر سلطه مسلمانان بود زیر سلطه تیغ محمدی بود. اتفاقی که با مشروطیت و سندمند شدن افتاد به اینجا خواش می کنم دقت بکنید مسئله ای است بسیار بسیار مهم. ما بعد از ۱۴۰۰ سال ۱۳۰۰ و اندی سال که از گسست قادسیه و فروپاشی تیسپون گذشته بود تازه با قانون اساسی مشروطه است که پادشاهی سنتی ایران شهری ملغی می شود. تا پیش از آن نهاد پادشاهی حال میخواست یک مغول بر این نهاد تکیه کرده باشد، یک ترک یا یک ایرانی تبار فرق نمی کرد. اینها همه مشروعیت سیاسی خود را به نهاد پادشاهی ارجاع می دادند و این نهاد پادشاهی ریشه در سنت ایران شهری داشت. هم از این رو بود که بسیاری از اینها اگرچه هیچ ربطی از روزن تیره و تبار به ایران نداشتند، به آریاییان برای خود نسب نامه های جعل می کردند و خود را به این یا آن دودمان پیش از تازش بر می بستند. این نشان دهنده چیست؟ کاملا روشن است. این نشان دهنده این است که پادشاه نیاز به یک پشتوانه تاریخی داشت. نیاز به یک ژرفنای استراتژیک مفهومی داشت تا بتواند در چشم رعایا در چشم شهروندان در چشم اتباع ساکنین یک نیمچه مشروعیتی برای خود فراهم آورد. و باز این نشان دهنده این است که سنت فقهی حجاز مشروعیت دهنده به این سنت سیاسی نبود. بلکه آن را صرفا از روزن دینی یک قباای اسلامی می پوشاند که فرضا شماها کافر نیستید. یک خطبه ای هم بنام خلیفه می خواندند حالا میخواست در خراسان باشد در اسپانیا در جای دیگر و موضوع منتفی بود. هیچ قانون مکتوب و نوشته ای وجود نداشت که نهاد پادشاهی را در ایران تبدیل بکند به زائده ای از شرع. این شاهکار را شاهکار در گیومه مشروطه چیان فراماسون های فعال در مشروطه هستش که موفق به انجامش می شوند و نهاد پادشاهی را سرش را در حقیقت گیوتینیزه اش میکنند و تبدیلس میکنند به زائده ای از شرع. براساس قانون به صورت قانونی و به صورت مکتوب از پس از این رویداد تا به سال ۵۷ و پیروز شدن دیگر باره روشنفکری و روحانیت و در حقیقت فتنه ۵۷ به ثمر رسیدن فتنه مشروطه است. اینها میخواهند وارونه اش بکنند که بگویند فرضا اون امر خوب بوده است. امروز میخواهند وارونه کنند و ما فرضا شکست خوردیم. باید پرسید که فاعلان این رویداد چه کسانی بودند؟ فاعلان این رویداد روحانیت بوده است و روشنفکری همانگونه که در مشروطه نیز، روحانیت بوده است و روشنفکری و در آنجا یک ژن سومی وجود داشت ژن آریایی و اون ژن تبدیل شد به ژن مغلوب رویدادهای مشروطه یعنی آن چه را که برمی گشت به آخوندزاده و آنچه را که در بخش بزرگی از زندگی فرهنگی و سیاسی خویش مردی چون میرزا آقا کرمانی نمایندگی میکرد. اینها ژن مغلوبی بود که در حقیقت در آن شورش و در آن درهم برهمی آگاهانه ای که در مشروطه رخ داد و این ها کوشیدند با شلوغ کردن هم کشور را نهادهای سیاسی کشور را اسلامیزه اش بکنند و هم تا آنجا که میتوانند بخش ها و پاره های بازمانده را تکه تکه کنند و در حقیقت آن چیزی که بنده تجزیه دموکراتیک ایران می نامم و تا به امروز این تلاش ادامه دارد رضاشاه آمد در حقیقت یک تنفس به ما داد با مردانگی خودش و یک سری از انسان هایی از جنم خودش در که در کنارش بودند. باز گردیم به بحث قانون اساسی و اینکه چرا ما باید توجه بکنیم که دیگر شدن نهاد پادشاهی و تبدیل شدنش به زیر مجموعه ای از شرع یک گسست بنیادین بود که حتی با تیغ محمدیان

نیز در قادسیه نتوانست رخ بدهد. آنها آمدند به طور دوفکتو دودمان های آریایی را که واپسین شان ساسانیان بودند از بین بردند. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال بستگی دارد به کجای این سرزمین بنگریم دودمان های محلی کوشیدند مقاومت بکنند که ما از همان آغاز میبینیم به ویژه در بخش های شمالی کشور مازندران و در فرارودان تلاش های بسیاری شد که بتونن جلوگیری بکنند از چین کمک خواستن متأسفانه در آنجا ترکان باری دیگر خیانت کردند که با سپاه چین آمده بودند و با مسلمانها هم‌رزم شدن علیه ایرانیان و اسنادش اینها هست. بنده در کتاب به آن ها پرداخته ام. در هر صورت نشد ولی اینها با تمام خونریزی هایی که کردند و با تمام شکست های نظامی که ما خوردیم باز نیز از آن جایی که سنت اسلامی اندیشه سیاسی ندارد جز خلافت دبیران ایرانی توانستند سنت اندیشه سیاسی ایرانشهری را به طور ناقص بازآفرینی بکنند و ما این را در سنت آیین نامه هایی که بازمانده است می بینیم. و این ادامه پیدا میکند و فرضا آل بویه آنقدر قدرتمند هستند که خلیفه میگذارند و برمی دارند. بسیار مهم است و اینها خود رو وصل میکردند به تیره های پیش از اسلام به ساسانیان به بهرام و شاهزادگان یا اشکانی یا ساسانی. و بعضی ها حتی به کیانیان. این بدین معنی بود که پادشاه از منظر سیاسی خود را ادامه دهنده سنت پیش از تازش می دید. و اگر پادشاهی فرضا می آمد و این قدرت را داشت در فعل و انفعالات های اجتماعی که چیره بشود یک نفر برای مثال چون نادرشاه و این میومد تسمه از گرده این روحانیت و این متولیان اسلام برمی کشید. این به چه علت بود؟ به این علت بود که دستش باز بود و هیچ قانونی وجود نداشت که او را موظف کند که خود را زیر آمدی از شرع مبین ببیند. این تحفه نطنز را مشروطیت بر روی دست ما گذاشت. و سراسر عصر پهلوی عصر از لحاظ حقوقی و نظری بخواهیم در نظر بگیریم، عصری است شرعی عصری است به طور قانونی محمدی و بطور قانونی نهاد پادشاهی ملت ایران پای رم یا کاره یا هر نام آریایی که بخواهیم بگذاریم چون واژه ملت امری دیگر است. اینها همه تبدیل شدن به طبقات پایین دست شرع. این رو باید بهش توجه کرد. و در آسیب شناسی که میکنیم دقت بکنیم که در دام هایی که روشنفکری و روحانیت بر سر راه ما چیدن اندر نغلتیم.

حال متأسفانه می بینیم که به علت ضعف اندیشه ی سیاسی در کل جامعه امروز بسیاری از کسانی که در نیت شان شکی نیست و دوستدار ایران و سنت ایرانی هستند کماکان در این دام گام می نهند و مشروطه را تبدیل میکنند به یک نقطه اوج از تاریخ سیاسی ما. خیر چنین نیست. تمام متولیان اصلی مشروطه و آنان که خود را صاحبان مشروطه می دانند. انسانهایی هستند و گروه های سیاسی هستند که همگی در این فتنه ۵۷ نه تنها شریک جرم هستند بلکه خود را صاحب آن میدانند. حالا بعضی هایشان بیرون افتاده اند به خاطر جنگ های داخلی این فتنه گران امریست مربوط به خودشان. ولی هیچ یک از اینها شکی در این ندارند که پهلوی اول و پهلوی دوم ضد مشروطه بودند. و تمام این بازی ای رو هم که در آوردن پروپگاندی که انجام دادند سر اینکه پادشاه باید سلطنت بکند نه حکومت این نیز به راستی یکی از شگفت انگیز ترین دروغ های روشنفکری است در هیچ جای، آن برنامه را همانطور که گفتم نگاه بکنید، در هیچ جای قانون اساسی مشروطه کوچکترین اشاره ای به اینکه شاه باید سلطنت بکند نه حکومت نشده است برعکس شاه بالاترین شخصیت اجرایی قانون اساسی مشروطه است. فارغ از اینکه بنده از این مسئله دفاع بکنم یا دفاع نکنم. سنت آریایی اصلا از جنم دیگری است و ما در برنامه های دیگر به اینکه اصلا فلسفه سیاسی آریایی که نیکی سالاری هست و مردم سالاری نیست. مفهوم نیکی سالاری چی هستش و چگونه یک اجتماع نیک سالار یا نیکی سالار اجتماعی که مبتنی بر نیکی مشترک انسان و طبیعت است چگونه از لحاظ حقوقی و سیاسی باید خود را ارگانیزه و خود را ساماندهی بکند در این باره صحبت خواهیم کرد و در مانیفست بازیابی ایرانشهری نیز تبلور پیدا کرده تا حدودی این مسئله. ولی این قانونی که اینها به آن استناد میکنند و

میگویند که رضا شاه یا محمدرضا شاه مشروطه را تعطیل کردند و برداشت شان از مشروطه حکومت قانون است، حکومت قانونی که از منظر اینها دست و پای پادشاه را از درون حکومت جمع کرده است و او را تبدیل به یک نهاد تشریفاتی کرده است اصلا چنین چیزی نیست. واقعا بنده نمیدانم چطور اینها میتوانند این جور از بام تا شام و هر ساله به نوبت دروغ بگویند. اصلا حتی بگویم کنستیتسیون که اصلا کنستیتسیون نیست این مسئله. یعنی یک پادشاه کنستیتسیونل هم پادشاهی است که دارد حکومت میکند. پادشاه تشریفاتی که نیست ما پادشاه کنستیتسیونل تشریفاتی که نداریم که. این چیزی که به صورت پارلمانی امروز در انگلیس و فرضا سوئد هست این دیگه کنستیتسیونل نیست که. پادشاه کنستیتسیون یعنی اینکه کسی که آماده است و در یک چهارچوب حقوقی مشخص دارد حکومت میکند حکومت مطلقه نیست. بر اساس حتی اگر اختیاراتش تقریبا هم مطلق باشد، آن اختیارات مکتوب هستند در چهارچوب قانون. این تفاوت حقوقی و تفاوت مفهومی است میان حکومت مطلقه که بدون هیچ گونه سند مکتوبی بر اساس اراده شخصی خود دارد حکومت میکند ممکن است یک انسان بسیار نیکی هم باشد و دستاوردهای حکومتش هم بسی بهتر از هر حکومت قانونی دیگر باشد ولی به هر حال از آن منظر مطلقه نامیده می شود که سد حقوقی و قانونی در برابر خواسته او نیست. فارغ از اینکه در عمل پادشاه نیک کنشی باشد یا نباشد. کنستیتسیون میارن و به امر حکومت چهارچوب حقوقی و چهارچوب قانونی میدهند که شاه باید و حکومت باید از آن قوانین پیروی بکنند و در برابر آن قوانین پاسخگو باشند. این میشود کنستیتسیون. مشروطه چنان یک بخششان فرضا اشاره ای است از امیرکبیر که می گوید خواسته کنستیتسیون داشتم خب اینا یک لحظاتی هستند در تاریخ سیاسی ولی حتی اگر اون هم ادامه پیدا میکرد که نکرد و مشروطیت ربطی به کنستیتسیون ندارد مشروطیت یعنی مشروط به اسلام یعنی شرع حتی اگر اون می بود نیز باز پادشاه پادشاهی است که حکومت میکند. حال آن که نیست قانون اساسی مشروطه هستش یعنی مشروط به اسلام و آنچه که در نص صریح قانون اساسی هستش این است که برای نمونه در همان برنامه اشاره شده صد درصد قوه اجراییه از آن پادشاه است. آخه کسی که سراسر قوه اجرایی در دستش هست یعنی چی نباید حکومت بکند؟ خود قانون میگوید باید حکومت بکند بعد اینها آمدند ۵۰ ۶۰ سال است که می گویند خیر همچین چیزی نیست. بدون هیچ گونه مدرک و سندی و فقط بر اساس حرافی فقط براساس هوچی گری و براساس پشتیبانی معنوی غرب از اینها. خب این فرای اینکه دروغ است مایه ننگ هم هست. اینکه نمیشود زیست سیاسی که. این جز کلاشی چیزی نیست نام دیگری نمی توان بر آن نهاد و متأسفانه این دروغ و این کلاشی را وقتی به طور سازمان دهی شده انجامش بدن نامش میشود مافیا و هیچ معنی دیگری ندارد. در هر صورت این دو تا مسئله را بنده خواستم توضیح مختصری درباره اش داده باشم. و البته آن چیزی که برمی گردد به خود سنت آریایی است. اصلا ما خارج از این زمین ایستاده ایم. در زمین تیسپون ایستادیم و این ها در یک عوالم دیگری سر میکنند. قصد ما در اینجا آگاهی رسانی هستش و روشن کردن جوانان آریایی روی سخن مان صرفا با جوانان آریایی است ما سخنی نه با روشنفکری نه با اسلام در هیچ بخشی از اینها ما سخنی با ایشان نداریم. هدف ما روشن کردن جوانان آریایی هستش در بخش نظری. در بخش عملیاتی سیاسی که در برنامه دیگر به آن خواهیم پرداخت، ما به عنوان هسته ی سخت نیروهای آریایی تمامی تمرکزمان بر روی نیروهای نظامی ایران زمین است چه سپاه پاسداران چه ارتش چه دیگر بخش های نظامی برای ما هیچ چیزی مهمتر از تاثیر گذاشتن بر نیروهای سپاهی و نیروهای نظامی و چکمه پوشان وجود ندارد. ما آنها را واپسین سنگر نسبتا هنوز ایران مانده داخل کشور می دانیم بقیه فرماسیون های دیگر اجتماعی، روحانیت که به طور تعریف شده بنابر تعریف پر دفتیسون دشمن سوگند خورده ایران و ایرانیت هستش. روشنفکری بار سکولار روحانیت و غرب است. بنابراین ما در فرماسیون ها و پیشه های ساختمان اجتماعی خودمان اگر

نظامیان رو یک بخش بدانیم فرضاً روشنفکری را بخش دبیران کهن بدانیم. و روحانیت هم که در حقیقت بخش معنوی تحمیل شده از درون ابراهیمیت است به جهان آریایی، نمایندگان غرب دینی، غرب نسبت به ایران‌شهر، غرب دینی تصور بکنیم که هستند و نمایندگان سنت سامی سنت ابراهیمی هستند، از میان اینها یگانه فورماسیون و یگانه سازه اجتماعی که هنوز در درون خود رگه‌هایی از آریانگی رگه‌هایی از سنت اصیل ایرانی را حمل میکند، نظامیان و چکمه پوشان هستند. ما بر این کاملاً آگاه هستیم که در آنجا نیز اینها رخنه کردند. و ایراداتی هستش ایراداتی بسیار بسیار مهم. لیک هرگز اجازه نمی‌دهیم که بیایند و بکوشند نیروهای نظامی رو چکمه پوشان رو حال می‌خواهد سپاه پاسداران باشد چه ارتش باشد و آنها را تبدیل بکنند به لولو خور خوره. و نجات دهنده ایرانیها رو بار دیگر بخش دیگری از آخوندها، بخش دیگری از روحانیت و بخش دیگری از مافیای روشنفکری معرفی بکنند. چنین نیست. راه ایران راه بازگشت به تیسپون راه ایران به سمت آزادی و عدالت و رفاه با چکمه پویده میشود. هیچ راه دیگه نداریم اندیشه باید کرد و این کاری است که ما انجام می‌دهیم. لیک این اندیشه باید در کنار سلاح باشد باید در کنار جنگ افزار باشد. ما احتیاج به یک نرم افزار آریایی داریم که جنبش آریایی بازیابی ایران‌شهری این نرم افزار در اختیار جامعه قرار میدهد. و احتیاج به سخت افزاری داریم برای نگهداری از استخوان بندی این کشور و بر آمدن بر مشکلات عدیده‌ای که پیرامون ما هست و بر ما تحمیل میشود. بر آمدن بر این مشکلات بدون تکیه و بدون همکاری و هم‌آزوری با نیروهای نظامی ما به ویژه سپاه پاسداران انجام شدنی نیست. تمامی این تبلیغات گسترده‌ای را که در رابطه با جنایتهای سپاه پاسداران در سوریه و نمیدونم اینجاها و ... ازش تبلیغ میکنند تبلیغاتی که انجام میدهند در این تلویزیون‌های گوناگون خارج از کشور، این‌ها را به هیچ چیز نگیرید. حضور ما یکی از اشتباهات یکی از ضلالت‌های این حکومت آخوندی در این است که حضور ما به اندازه بسنده نیست. صلح و آرامش در درون ایران صلح و آرامشی هستش مبتنی بر صلح و آرامش تمام پاره‌های تمدن ایران‌شهری. ما در ایران مرکزی امروز نمیتوانیم در آرامش بزیئیم اگر در آریانا یا در هرات یا در کابل آرامش نباشد. ما نمیتوانیم در قفقاز مشاهده گر تحولات بسیار ناخوشایندی باشیم زیر رو شدن دگر باره آنجا که با پول‌های گوناگون عربی و ترکی و اسرائیلی دارد اتفاق می‌افتد و در آرامش بزیئیم. ما نمی‌توانیم در آرامش بزیئیم در حالی که در عراق در دل ایران‌شهر همه چیز به سمت بدتر شدن میرود. آنچه که در بال مدیترانه‌ای ایران دارد رخ می‌دهد در سوریه و در لبنان امروز همه چیز بیش از پیش به یکدیگر وابسته است. و ما نمی‌توانیم به مرزهای سیاسی کنونی امروز ایران بسنده کنیم کما اینکه دیگران نیز نمی‌کنند یعنی حضور سنگین نظامی چه آمریکا و چه اروپا در منطقه بی دلیل نیست. اینها باید بروند که نمیروند پس بنابراین باید کاری کرد که بروند و برای اینکه کاری کرد باید مسلح بود. هم مسلح به ابزار سخت افزاری و هم مسلح به یک نرم افزار فرهنگی و تمدنی. اسلام مال ما نیست. اسلام نرم افزاری است که ایران با آن شکست خورده است. این نرم افزار که ایران با آن شکست خورده است نرم افزاری که مسلماً مسلح هم بوده است، هرگز نمیتواند، شما با چیزی که سقوط کرده اید نمیتوانید صعود بکنید. دلیلی وجود ندارد. ما ۱۴۰۰ سال است که در سقوط به سر بردیم. بنابراین برای اینکه بتوانیم به شکوه از کف رفته برسیم نیاز به یک بازیابی داریم. از ابزارهایی که لازم است برای یک زیست مبتنی بر هماهنگی معنوی در درون تیره‌های آریایی. این را بنده خواهم کوشید در فرصتی دیگر در برنامه‌ای دیگر به آن پردازم و توضیح بدهم که چرا ما منافع ملی نداریم بلکه منافع تمدنی داریم چرا ما ناسیون نیستیم بلکه پادشاهی هستیم. چیزی که در حقیقت می‌گویند امپراطوری. ایران این کمرست تنگ ناسیون این دولت ملت که امریست نوین برتن ایران تنگ هستش نمی‌نشیند و باعث نفس تنگی میشود و باعث خفگی میشود. و اگر این داستان ادامه پیدا بکند، ما همین اندکی هم که باز مانده است آن نیز دچار مخاطره شدید خواهد شد. به هر

حال روزگار خوشی نخواهیم داشت. آبادانی ایران زمین منوط است به آبادانی پاره های مختلف ایران زمین. صلح فقط صلح در تهران نیست. باید در کابل در عراق در جاهای دیگر که به طور ارگانیک وابسته هستند به این اندام بزرگ و ما نیز به آنها وابسته هستیم، این صلح باید گسترده شود. بعد شما نمیتوانید با سنت ابراهیمی که اصلا سنتی است ناراحت حالا چه بخش اسلامیشو بگیرید که در درون خودشان دائم در جنگ هستند چه بخش جهودی اش را بگیرید چه بخش ترسایش را بگیرید اینها دائم ۷۲ ملت هستند اینها دائم در حال جنگ و نبرد با یکدیگر هستند و این جنگ و نبرد درون ابراهیمی را انتقال دادند به حوزه جغرافیایی آریایی. و بر اندیشمندان آریایی و بر الیت فکری آریایی است که برای این معضل چاره ای بیندیشند و از استثمار فکری و فرهنگی نیروهای نظامی ما جلوگیری بکنند. اینها فرزندان این آب و خاک هستند. در هر جا فساد وجود دارد. این یک امریست طبیعی. صحبت ما این نیست بلکه صحبت سر نفس مسئله هست. شما اگر در نیروهای نظامی فساد را ببینید این فساد استثناست. لیک اگر در درون روحانیت نیکی ببینید در آنجا آن نیکی استثناست. چون این روحانیت نطفش برای دشمنی با سرزمین آریایی با سنت زرتشتی با سنت کوروش بسته شده و هم از این رو یک نفر مثل آقای علم الهدی یکی از بلندپایه گان روحانیت کنونی می آید می گوید با صراحت و درست می گوید از منظر خودش که ایران بدون اسلام یک زمین بی ارزش است. و راست می گوید از منظر اسلامی چه ایران چه پاکستان چه نمیدونم آریانا که افغانستان انگلیس نامش را گذاشتند چه هر جای دیگر برای اسلام زمین جغرافیایی معنی است همانطور که برای مسیحیت نیز بی معنی است این را دوستان باید بدانند مسیحیت در این امور حتی شدیدتر از اسلام نیز هست. این ها انترناسیونال هستند و چیزی به نام فرهنگ بومی را چون بلدوزر از روش رد می شوند و چیزی ازش باقی نمی گذارند. در حقیقت ارتزاق میکنند از این میزبان حالا میخواد میزبان نمایش ایران باشد می خواهد نامش مصر باشد یا هر جای دیگری. اینکه ما توانسته ایم به رغم وجود اسلام که یک گیوتین چند لبه هستش توانستیم در دوران پس از تازش در دوران پس از فروپاشی تیسپون پس از یک مدت تقلای نظامی برای بیرون راندن اینان و سپس شکست خوردن نظامی بار دیگر یک درخشش کوتاه مدت صد و اندی ساله در غالب اندیشمندان نو مسلمانی که در حقیقت در ظاهر مسلمان هستند و خیام مثل فردوسی بزرگ مثل رازی مثل ابن رابندی و دیگران و دیگران که اینها به دروغ میایند و وصلش میکنند به اسلام که هیچ ربطی ندارد. اینها را ما توانسته ایم به رغم اسلام دوباره یک درخشش کوچکی داشته باشیم و یک بازگشتی باشد به سنت ساسانی و اشکانی به سنت قبل از فروپاشی تیسپون. بنابراین این درخشش کوتاه مدت بخاطر اسلام نیست به رغم اسلام است و بزرگی ما در همین است که به رغم یک ماشین تخریبی بسیار قوی به نام اسلام، نبوغ آریایی نبوغ ایرانی توانست شخصیت هایی را به جامعه بشری عرضه بکند که یک ادامه دهنده سنت آریایی بودن حال می خواهد آن سنت آریایی سنت هندی باشد می خواهد سنت ایران شهری باشد یا می خواهد سنت هلنی باشد، دو در هیچ جای دیگر این داستان اتفاق نیفتاد اگر اسلام گسترش دهنده دانایی می بود که هرگز نبوده و تا امروز نیست و اصلا دانایی مطرح نیست برایش پس بی شک می بایست در زمین خود اسلام نخست این اتفاق می افتاد و می بینیم که نه تنها نیفتاد تا امروز نیز نیفتاده است و اگر ما سنت آریایی را از این به اصطلاح دستاوردهای که به دروغ به نام اسلام ضبط کردند بیرون بکشیم برای اسلام چیزی جز شن های داغ و چندی شتر باز نیمماند. این یک، دو سنت فکری را که اینها نمایندگی کردند حال چه می خواهد فرضا سنت پزشکی سینایی باشد چه می خواهد سنت پزشکی راضی باشد چه می خواهد سنت فلسفی بیرونی باشد سنت فلسفی پورسینا سنت فلسفی سهروردی که در حقیقت زنده کننده یک بخشی از حکمت خسروانی هستش نه همه اش. یا حتی چیزهایی را که یک مسلمان دو آتش مانند غزالی عرضه میکند. ببینید غزالی در اینکه این مرد یک مسلمان هست شکی نیست منتهی بی اهمیت

است شما سنت آریایی را از غزالی بگیرید چیزی نمی ماند. یعنی فلسفه سیاسی را که غزالی ارائه می دهد سر هم بندی شده حکمت مغان است که تمام اسنادش هم هست. اینا که هیچی از خود اختراع نکردند. بنابراین اینها را به نام اسلام ضبط کردن یکی از بزرگترین دزدی های معنوی هستش از سنت آریایی از سنت ایرانشهری که باید کوشید تا جای ممکن دوستان که صدای شان میرسد بیشتر از ما صدایشان میرسد. تلاش بکنند توضیح بدهند و این سلب مالکیت رو اجازه ندهند تا آنجا که ممکن است رخ بدهد. متأسفانه هژمونی اسلامیت ها چه در دوران پهلوی چه مسلما امروز بعد پس از فتنه ۵۷ باعث این شده است که خیلی از اطلاعات غلط و دروغ های برنامه ریزی شده اینها تبدیل بشود به حقیقت های اجتماعی به واقعیت های اجتماعی به فکت های اجتماعی چنین نیست. و آن چیزی که ما ذیل شرق شناسی می شناسیم متأسفانه این شرق شناسی جز تلاش برای این سلب مالکیت از نبوغ آریایی از نبوغ ایرانشهری نبوده است. اینها را می کوشیم در طی برنامه های گوناگون هر بار بخشی از آنها را به حد بضاعت خود بازگو کنیم و بگشاییم. خدا را شکر که در خدمت شما بودیم به اهورامزدا بزرگ میسپارمتون تا بار دیگر خدانگهدار.